

یکی از مباحث مهم زبان شناسی ترجمه، شناخت گونه‌های ابهام در زبان مبدأ و مقصد و راهکارهای برون رفت از آنهاست.

ابهام در تقسیم اولیه به «ادبی» و «زبانی» تقسیم می‌شود که می‌توان از آنها به ابهام خودآگاه و ابهام ناخودآگاه یاد کرد. در ابهام ادبی، نویسنده به عمد در سخن خود ابهام قرار می‌دهد. و برای ایجاد ابهام، گاه از آرایه‌های بدیعی کمک می‌گیرد که در این صورت ابهام او را باید ادبی- هنری نامید. صنایع «ابهام»، «توجیه»، «محتمل الضدین» و «ذوجتین» و مانند آنها از جمله ابهام‌های هنرمندانه و خودآگاهی است که نویسنده به عمد در گفتار و نوشتار خود به کار می‌گیرد. این دسته از ابهام‌ها از موضوع سخن ما بیرون است، مگر آن که در زبان مبدأ به کار رفته باشد که در آن صورت، در باره چگونگی آن و وظیفه مترجم چنین متنی سخن خواهیم گفت.

۱. ابهام آوایی و زبر زنجیری

ابهام‌های آوایی و زبر زنجیری معمولاً در سطح گفتار و نوشتار رخ می‌نماید. و آن را هم می‌توان در زبان مقصد و هم در زبان مبدأ یافت؛ بنابراین، ابتدا ابهام‌های آوایی و زبر زنجیری را در زبان مقصد و سپس در زبان مبدأ به بحث خواهیم گذاشت.

«صفر» و «سفر» را اگر در بافت خاصی در نظر نگیریم، در زبان فارسی از نظر آوایی یکسان و از نظر نوشتاری متفاوت‌اند. اگر گوینده آن را در مقام گفتار بدون همراهی با بافت به کار ببرد، شنونده در دریافت معنای قطعی از آن در می‌ماند. «خوان» و «خان» نیز از واژگان هم آوای ابهام زایی هستند که بدون بافت نمی‌توانند معنای روشنی به مخاطب القا کنند؛ برای مثال: «خاری که خوار بود»، «خواری که خار بود» اگر این عبارت صرفاً شنیده شود، مبهم است و فقط وقتی منظور دانسته خواهد شد که به نگارش در آید. یا قرائن گفتاری به آن ضمیمه شود مثلاً گفته شود: در میان گیاهان خاری که خوار بود روزی به کار آمد. این نوع ابهام معمولاً رخ نمی‌دهد؛ زیرا غالباً یا با قراین همراه است، یا در بافتی که روشن کننده معناست،



قرار دارد؛ اما بخشی از ابهام‌های آوایی که به عناصر زبرزنجیری مرتبط می‌شود، بسیار رخ می‌دهد. مقصود از عناصر زبرزنجیری، تکیه (Stress)، آهنگ (Intonation)، درنگ (Pause) و نواخت (Tone) است.^۱

تکیه (Stress)

«تکیه» شدت زیر و بمی یا فشاری است که روی یکی از هجاها ظاهر می‌شود و آن هجا را نسبت به هجاهاى دیگر برجسته‌تر می‌کند. (ابو محبوب، ۷۰/۷) در هر واژه، تنها می‌توان یک هجا را برجسته کرد. برای روشن شدن معنای تکیه به مثال ذیل توجه کنید:

«احدی در آن جا نبود.» (آقای احدی نبود/ هیچ کسی نبود)

این نوع تکیه را که تأکید بر واژه‌ای خاص در جمله، معنای آن را تغییر می‌دهد، «تکیه واژه» یا «تکیه جمله» می‌نامند. نوع دیگری از تکیه نیز وجود دارد که به آن «تکیه هجا» می‌گویند، در این نوع تکیه، تغییر هجا در تکیه تغییر معنا را باعث می‌شود؛ مانند:

- نشکن (چوب را نشکن! / این لیوان نشکن است)
 - تغییر جایگاه تکیه هجا در تغییر معنا دخالت فراوانی دارد؛ مانند:
 - تبدیل صفت به اسم (کتابی: یک کتاب / به شکل کتاب)
 - تبدیل اسم معنا به اسم نکره (جوانمردی: فتوت / یک جوانمرد)
 - تمایز اسم و اصوات (جهنم: دوزخ / به جهنم!)
 - تبدیل اسم به منادا (پسر: فرزند ذکور / ای پسر!)
 - تبدیل صفت به قید (گویا: رسا و روشن / احتمالاً)
 - تبدیل صفت به فعل (برو: تندرو / حرکت کن)
- در میان عناصر زبر زنجیری، عنصر تکیه از جایگاه ویژه و مهمی برخوردار است.

درنگ (Intonation)

درنگ توقفی کوتاه در زنجیره گفتار است که گاهی نقش تمایز دهنده دارد؛ مانند:

مثال: «ما همه کار می‌کنیم» دو گونه خوانده می‌شود: (ما، همه کار می‌کنیم / ما همه، کار می‌کنیم.)

ابهام‌های حاصل از مشخص نبودن جای درنگ، با کمی دقت و به کار بردن ویرگول در ترجمه برطرف می‌شود.

آهنگ (Intonation)

آهنگ آن زیر و بمی است که روی زنجیره آوایی کل جمله پدید می‌آید. تغییر آهنگ در جمله، در معنا تأثیر می‌گذارد و چه بسا موجب ابهام شود. استفاده صحیح از نشانه‌های سجاوندی، بهترین راه مقابله با چنین ابهامی است؛ برای مثال: آتش: جایی آتش گرفته / شلیک کنید.

«نواخت» (Tone)

زیر و بم در یک واژه است و چون در زبان فارسی تأثیری در معنا ندارد، از بحث ما خارج است.

ابهام آوایی و زبرزنجیری در زبان مبدأ

آنچه گفته شد، در زبان عربی نیز مطرح است و با توجه به این که قرآن به زبان عربی نازل شده، خصوصیات آن زبان به قرآن نیز راه یافته است، اما وجود تفاسیر و روایات و قرائن و اصول تفسیری، بسیاری از پرسشها و ابهام‌ها را پاسخ داده و از ساحت قرآن رفع ابهام کرده است.

برای مثال: در آیه ۷ سوره آل عمران، بسته به این که درنگ، پیش از «وَالرَّاسِخُونَ» باشد یا پیش از «يَقُولُونَ» معنا متفاوت می‌شود؛ توضیح این که آیه یاد شده درباره متشابهات می‌فرماید: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ» اگر «وَالرَّاسِخُونَ» عطف بر «اللَّهُ» باشد، دانش تأویل متشابهات ویژه خدا و راسخان در علم است و اگر جمله مستأنفه باشد، تأویل تنها مختص خداست.



ابهام واژگانی در زبان مبدأ نیز قابل پیگیری است، ولی - چنان که پیش تر گفته شد - مترجم اغلب با استفاده از ابزار تفسیر، از تنگنای ابهام واژگانی مبدأ می‌گریزد

یا در آیه ۸ سوره اعراف، بسته به جای تکیه، معنا متفاوت می‌شود: «وَالْوِزْنُ يُوَمِّدُ الْحَقُّ» اگر تکیه بر «الْحَقُّ» باشد، «وِزْنٌ» به معنای میزان است و معنی آیه چنین می‌شود: «حق وسیلهٔ سنجش اعمال است» و اگر تکیه بر «الْوِزْنُ» باشد، «وزن» مصدر و «الْحَقُّ» به معنای ثبوت و تحقق است و باید آیه را چنین ترجمه کرد: «ارزیابی اعمال در قیامت حتمی است».

۲. ابهام واژگانی - معنایی

مهم‌ترین ابهام سطح واژگانی مربوط به کلمات چند معنایی است؛ خواه این چند معنایی درون واژه‌ای باشد یا برون واژه‌ای؛ به مثال‌های ذیل توجه کنید:

- ۱- من غیبت نمی‌کنم: (من همیشه حاضر هستم / من از کسی غیبت نمی‌کنم)
- ۲- من فرهنگ شما را نمی‌پسندم: (من آداب و رسوم شما را نمی‌پسندم / من فرهنگ لغت شما را نمی‌پسندم)

این نمونه‌ها ابهام‌زا هستند، مگر آن‌که قراین حالی و مقالیه به مدد آیند و ابهام را برطرف سازند. مثال اول ابهام «درون واژه‌ای» یا «قاموسی» دارد؛ زیرا غیبت، در هر دو معنا به کار رفته است. و مثال دوم نمونه‌ای زنده از ابهام «برون واژه‌ای» است؛ زیرا حذف واژه لغت و انتقال ناقص آن در معنای فرهنگ، موجب آن شده است.

ابهام واژگانی در زبان مبدأ نیز قابل پیگیری است، ولی - چنان که پیش تر گفته شد - مترجم اغلب با استفاده از ابزار تفسیر، از تنگنای ابهام واژگانی مبدأ می‌گریزد؛ به مثال‌های ذیل توجه کنید:

«وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ» (هود/۷۱) «ضَحِكَتْ» از ریشه «ضحک» احتمال دارد به

معنای خندیدن یا حائض شدن باشد.

«وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ» (بقره/۲۲۸) اگر «قُرُوء» به معنای طهر باشد، بر این اساس این آیه، عدّه زنان مطلقه سه طهر است و اگر «قُرُوء» به معنای حیض باشد، عدّه آنان سه حیض خواهد بود. (طبرسی، ۵۷۳/۲)

البته مترجم در مواردی نمی‌تواند از ابهام خلاصی یابد؛ شاید بتوان واژه «النجم» در آیه ۶ سوره الرحمن را مصداقی از این نوع به شمار آورد.

«الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ»

برخی مفسران و مترجمان «نجم» را به معنای ستاره و برخی آن را به معنای گیاه بی‌ساقه گرفته‌اند و دلیل آورده‌اند که معنای ستاره با سیاق آیه همخوانی ندارد؛ زیرا آیه ۵ از خورشید و ماه و در این آیه از درخت و گیاه سخن می‌راند و معنا ندارد از خورشید و ماه و ستاره سخن گوید و یکباره به سراغ شجر رود؛ بنابراین، به حکم سیاق و تقابل (بین دو چیز بزرگ و کوچک سماوی یعنی خورشید و ماه و بزرگ و کوچک زمینی یعنی درخت و گیاه) نمی‌توان نجم را به معنای ستاره گرفت.

اما برخی مفسران معنای ستاره را ترجیح داده‌اند. «نجم» در آیات متعددی به معنای ستاره به کار رفته است:

«وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» (نحل/۱۶) «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ» (نجم/۱) «النَّجْمُ الثَّاقِبُ»

(طارق/۳) و نیز انعام/۹۷ و اعراف/۵۴ و نحل/۱۲ و حج/۱۸ و ۲۲۲ و جز این‌ها. در هر صورت اگر مترجم نتواند از ابهام واژگانی متن مبدأ رهایی یابد، شایسته است آن را به گونه‌ای مناسب مانند پانوشت و مانند آن به مخاطب القاء کند.

۳. ابهام ساختاری

ابهام در ساخت‌های صرفی

ابهام در ساختارهای صرفی زبان فارسی معمولاً از ارجاع ضمیر به مذکر و مؤنث بودن مرجع یا شمار و زمان آن ناشی می‌شود. برای مثال: «آن‌ها» شامل دو مرد، و دو زن، یک مرد و یک زن، چند مرد و چند زن می‌شود. همچنین نمی‌توان با ضمیر آن‌ها و مانند آن در زبان فارسی بین مذکر و مؤنث فرق گذاشت، در حالی



ابهام در ساختارهای صرفی زبان فارسی معمولاً از ارجاع ضمیر به مذکر و مؤنث بودن مرجع یا شمار و زمان آن ناشی می‌شود. برای مثال: «آنها» شامل دو مرد، و دو زن، یک مرد و یک زن، چند مرد و چند زن می‌شود. همچنین نمی‌توان با ضمیر آنها و مانند آن در زبان فارسی بین مذکر و مؤنث فرق گذاشت، در حالی که در زبان عربی این امکان وجود دارد، امری که ممکن است مسیر ورود ابهام را به ترجمه فراهم آورد.

که در زبان عربی این امکان وجود دارد، امری که ممکن است مسیر ورود ابهام را به ترجمه فراهم آورد.

اشتراک افعالی مانند فعل «آموختن» که در معنای لازم و متعددی به کار می‌رود نیز بستر مناسبی برای ورود ابهام به ترجمه است. یک مثال قرآنی: «فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا» (فصلت/۱۲) ضمیر «أمرها» به دلایل تأنیث به «سَمَاءٌ» که مؤنث مجازی است، باز می‌گردد؛ اما از آن جا که در ترجمه فارسی تذکیر و تأنیث در ضمیر متصل «ش» مشترک است، ترجمه با ابهام همراه می‌شود:

... و در هر آسمانی امرش را وحی کرد.... (امرآسمان/ امرخدا)

گاه در زبان مبدأ (عربی) نیز برخی ساخت‌های صرفی موجب ابهام می‌شود، مانند: «يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» (اعراف/۳۱) «مسجد» می‌تواند اسم زمان یا اسم مکان باشد که در صورت اول، «مطلوبیت آراستگی در زمان عبادت» و در صورت دوم، «مطلوبیت آراستگی هنگام حضور در مسجد» را می‌رساند.

«وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ» (انعام/۵۹)

«مَفَاتِحِ» می‌تواند جمع «مَفْتَح» به معنای خزاین و جمع «مِفْتَح» یا «مفتاح» به معنای کلیدها باشد.

ابهام در ساختارهای نحوی

ابهام به دلایل گوناگونی می‌تواند در زنجیره عناصر نحوی در زبان فارسی و عربی به وجود آید و می‌توان دامنه آن را گسترده‌تر از دیگر انواع ابهام دانست. بررسی موارد ابهام در زبان فارسی نشان می‌دهد که در اغلب موارد برخی از صورت‌های چینش عناصر نحوی ابهام‌زاست.

مثال ۱: پسر و دختر معلم را دیدم. (آیا پسر هم معلم است؟) (آیا آن دو فرزندان معلم هستند؟)

مثال ۲: خانواده خودم و همسر را به مسافرت بردم. (آیا خانواده همسر را هم به مسافرت برده است یا فقط همسرش را برده است؟)

مثال ۳: دخالت بیشتر دانشمندان در سیاست قابل مشاهده است.

- دخالت دانشمندان در سیاست بیشتر شده است.

- دانشمندان بیشتری در سیاست دخالت می‌کنند.

مثال قرآنی: «فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا» (اسراء/۶۰)

ترجمه فولادوند: «ولی جز بر طغیان بیشتر آن‌ها نمی‌افزاید.» (بیشتر آن‌ها طغیان می‌کنند یا یا طغیان آن‌ها بیشتر می‌شود؟)

افزون بر ابهام‌های یاد شده ممکن است، در ترکیب دو یا چند جمله نیز ابهام‌هایی بروز کند.

مثال ۱: علی به احمد گفت که به زودی پاداش زحماتش را دریافت می‌کند.

مثال ۲: دلش می‌خواست مردود نشود که نشد.

مثال ۳: منتقد پنج غلط از مقاله او گرفت که اتفاقاً همه درست بود.

ابهام در مثال‌های یاد شده از ترکیب نادرست به وجود آمده است و برای برطرف کردن آن‌ها، تنها گذاشتن یک ویرگول یا جابجایی عناصر، یا تغییر در ساخت لازم است. بررسی دقیق عوامل به وجودآورنده ابهام در مثال‌های فوق بر عهده دستور گشتاری است. در دستور گشتاری، ظاهر مثال‌ها «روساخت» (= ظاهر) و عبارت‌های کوچکتر که از تحلیل و تجزیه روساخت به وجود می‌آید «زرف



ابهام به دلایل گوناگونی می‌تواند در زنجیره عناصر نحوی در زبان فارسی و عربی به وجود آید و می‌توان دامنه آن را گسترده‌تر از دیگر انواع ابهام دانست.

بررسی موارد ابهام در زبان فارسی نشان می‌دهد که در اغلب موارد برخی از صورت‌های چینش عناصر نحوی ابهام زاست.

ساخت» نامیده می‌شود؛ برای مثال: خانم دکتر دیروز به سفر رفت، دو معنا می‌دهد:

- خانم دکتر است. او به سفر رفته است. (ژرف ساخت اول)

- خانم همسر آقای دکتر است. خانم به سفر رفته است (ژرف ساخت دوم)

در این مثال، یک روساخت برای دو ژرف ساخت به کار رفته و از این رو

موجب ابهام شده است.

نمونه‌هایی از ابهام نحوی در ترجمه‌های قرآن

۱. «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا» (نور/۶۳)

«دُعَاءَ الرَّسُولِ» می‌تواند دو تفسیر داشته باشد: «دعاء الرسول ایاکم» و «دعائکم

الرسول» برخی مترجمان قرآن این آیه را به گونه‌ای ترجمه کرده‌اند که ابهام موجود

در آیه که از نوع ابهام عرضی است، به ترجمه نیز انتقال یافته است؛ مانند ترجمه

زیر:

- «خطاب کردن پیامبر را در میان خود مانند خطاب کردن بعضی از خودتان به

بعضی [دیگر] قرار مدهید.» (فولادوند)

۲. «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (احزاب/۳۳)

- «خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزدايد و شما را پاک و پاکیزه

گرداند.» (فولادوند)

آقایان مکارم شیرازی، رضایی و همکاران و برخی دیگر نیز از واژه «فقط» پس

از واژه خدا استفاده کرده‌اند. اما جایگاه قید «فقط» در جمله باعث شده است که

ترجمه‌های یاد شده کژتاب باشند و این مطلب نادرست را به خواننده القا کنند که

خدا فقط آلودگی را از آن‌ها برطرف ساخته و مثلاً علم لدنی به آن‌ها نداده است؛

زیرا معنای فقط در چنین جایگاهی از زنجیره عناصر نحوی، جز این اقتضایی ندارد، در حالی که اگر جای قید «فقط» را عوض کنیم و آیه را این گونه ترجمه کنیم که «خدا می‌خواهد آلودگی را فقط از شما خاندان بزدايد» این برداشت نادرست به ذهن نخواهد آمد.

۳. «وَأَتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً» (انفال/۲۵)

«از فتنه‌ای که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد، بترسید.»

این ترجمه مبهم است؛ زیرا مشخص نیست مقصود از ستمکاران شما چیست؛ ستمکاران از میان شما یا ستمکاران بر شما؟

ترجمه یادشده افزون بر ابهام، کژتاب نیز هست؛ زیرا مشخص نیست که فتنه شامل همه هست جز ستمکاران شما یا افزون بر ستمکاران شما، شامل دیگران نیز می‌شود؟ (ترجمه «خاصه» به «تنها» این ابهام را به وجود آورده است).

ترجمه پیشنهادی: از فتنه‌ای پروا کنید که مختص کسانی از شما که ستم می‌کنند، نیست.

یا: از فتنه‌ای که به ستمکاران از بین شما اختصاص ندارد، پروا کنید.

۴. «يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمِ آن» (رحمن/۴۴)

«در میان آن و میان آب گرمی جوشان می‌گردند.» (خرمشاهی)

این ترجمه به دلیل تکرار «میان» با ابهام روبرو شده و معلوم نیست که بین آتش و آب جوشان در رفت و آمد هستند یا درون آتش و آب جوشان. چند ترجمه دیگر از آیه:

- فولادوند: «میان [آتش] و میان آب جوشان سرگردان باشند.»

- مکارم: «امروز در میان آن و آب سوزان در رفت و آمدند.»

- آیتی: «و اکنون در میان آن و آب جوشان می‌گردند.»

- صفوی: «آنان میان آتش و آبی داغ و بس جوشان می‌گردند.»

دو نکته:

در ترجمه آقای خرمشاهی، «گرم» با «جوشان» همخوانی ندارد و در ترجمه آقای آیتی «در» زاید است.



ابهام در ساختارهای نحوی زبان مبدأ

کتابهای تفسیری و اعراب القرآن این نکته را به دست می‌دهند که شمار زیادی از واژه‌های قرآن از نظر نحوی می‌توانند نقش‌های گوناگون را پذیرا شوند؛ برای مثال: «شیباً» در آیه ۴ سوره مریم «وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا» می‌تواند نقش‌های زیر را پذیرا شود: تمییز، حال، مفعول مطلق، مفعول لاجله.

یا «فطره» در آیه ۳۰ سوره روم «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا...» می‌تواند مفعول به برای فعل محذوف یا مفعول مطلق باشد.

«حمّاله» در آیه ۴ سوره مسد نیز نقش‌های مفعول به، مخصوص به ذم، حال، نعت و بدل را می‌تواند قبول کند.

اینک با توجه به این مسئله، آیا مترجم باید همه این نقش‌ها را به زبان مقصد انتقال دهد یا باید با استفاده از قراین، تنها و تنها یک نقش را مطرح سازد و در شرایطی به نقش‌های دیگر اشاره کند؟

این مسئله در جایگاه و حوزه دیگری نیز با این عنوان مطرح است که آیا «کاربرد لفظ در بیش از یک معنا جایز است یا خیر؟» کارشناسان به این نتیجه رسیده‌اند که اگر مانعی عقلی در میان نباشد، استعمال لفظ در بیش از یک معنا اشکال ندارد و معتقدند که به ویژه در خصوص متن مقدس قرآن که فرستنده آن عالم مطلق و توانمند متعال است، در صورت فقدان مانع عقلی، می‌توان نقش‌های نحوی متعدد را پذیرفت. اما از نظر برخی دیگر دو مانع اصلی بر سر راه پذیرش چنین نظریه‌ای وجود دارد:

نخست این که قرآن به زبان مردم نازل شده و اصول عقلایی محاوره در آن رعایت شده است و مردم آن زمان، بلکه مردم همه زمان‌ها و مکان‌ها، جز در موارد بسیار جزئی، استعمال بیش از یک نقش را برای عناصر نحوی روا نمی‌دارند.

افزون براین، در نظر گرفتن بیش از یک نقش برای عناصر نحوی، معنا را به ابهام می‌کشاند و برداشت‌های متفاوتی را سبب می‌شود، در حالی که در سطح مخاطبان اولیه قرآن، چنین ابهام یا اختلاف برداشتی را جز در موارد بسیار اندک،

نمی‌بینیم؛ برای مثال در آیات ۱۰۲ و ۱۰۳ سوره بقره، بر اساس ادعای برخی از مفسران، بیش از یک میلیون احتمال معنایی وجود دارد. این احتمال‌های رنگارنگ، برآمده از کم‌دانشی مفسران و احتمال‌های تفسیری ضعیف و در برخی موارد بسیار ضعیف است که با پاکسازی آن‌ها، احتمال‌ها به شدت کاهش می‌یابد و چه بسا کاملاً از میان برداشته شود!

نکته قابل توجه این است که آیا مخاطب اولیه هم پس از شنیدن این آیات از پیامبر خدا ﷺ جز یک معنا برداشت می‌کرده است؟ کاملاً روشن است که اگر چنین بود، با ابهام روبرو می‌شد و قطعاً مسئله به نسل‌های بعدی انتقال می‌یافت، در حالی که چنین مسئله‌ای مطرح نبوده و مخاطب با شنیدن آیات قرآن و برداشت واحد، کاملاً قانع می‌شده است.

از این گذشته، پذیرش چنین نظریه‌ای خلاف بلاغت است؛ زیرا چگونه می‌توان یک گوینده را که سخن روشنی ندارد، بلیغ شمرد و چگونه چنین سخنی می‌تواند تأثیرگذار باشد!

بنابراین، تنها راه حل این است که اساساً این نظریه را نپذیریم یا اگر می‌پذیریم، آن را به معنای باطنی و مخاطبان خاص ارجاع دهیم که در این صورت، انتقال نقش‌های مختلف در یک سطح توجیهی ندارد.

دوم این که در برخی از موارد، پذیرش بیش از یک نقش به قطع نادرست است و بر فرض پذیرش نظریه، باید آن را به مواردی مقید کنیم که مانعی عقلی و عرفی در برابر آن وجود نداشته باشد. به عنوان نمونه:

۱. « لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا... » (نور/۶۳)

« دُعَاءَ الرَّسُولِ » دو ترکیب دارد که عبارت‌اند از:

الف- اضافه مصدر به فاعل، که بر اساس آن این گونه برداشت می‌شود: فراخوانی پیامبر ﷺ را نباید همسنگ با فراخوانی دیگران دانست. (دعاء الرسول ای‌اکم؛ دعوت پیامبر از شما)

ب- اضافه مصدر به مفعول، که بر اساس آن برداشت می‌شود که مسلمانان موظف به حفظ حرمت ﷺ در گفتارشان هستند و نباید آن حضرت را مانند دیگران

صدا بزنند. «دعائکم الرسول کدعائکم»

با توجه به این که به قطع این دو برداشت نمی‌توانند مطابق شأن نزول آیه باشند آیا می‌توان این دو معنا را برای عبارت «دُعَاءَ الرَّسُولِ» پذیرفت؟

۲. «وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ» (بقره/۲۲۸)

اگر «قُرُوءٍ» به معنای طهر باشد، عدۀ زَنَانِ مَطْلَقَه سه طهر و اگر به معنای حیض باشد، عدۀ آنان سه حیض خواهد بود. (مجمع البیان، ذیل آیه). آیا می‌توان هر دو معنا را در نظر گرفت؟

۳. «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ...» (آل عمران/۷)

اگر «راسخون» بر «اللَّهُ» عطف شده باشد، تأویل قرآن ویژه خدا و راسخان در علم است و اگر جمله «وَالرَّاسِخُونَ» مستأنفه باشد، تأویل تنها به خدا اختصاص می‌یابد، (مجمع البیان، ذیل آیه) مگر آن که دلیلی دیگر خارج از آیه ذکر شود؛ با این وصف، آیا می‌توان هر دو نقش را درست پنداشت؟

۴. «يُرَوِّهُمْ مِثْلَهُمْ رَأَى الْعَيْنِ» (آل عمران/۱۳)

اگر فاعل «رَوَّنَ» مسلمانان و مفعول آن مشرکان و مرجع ضمیر «مِثْلَهُمْ» مسلمانان باشد، برداشت چنین است: مسلمانان در جنگ بدر دشمن را دو برابر نیروهای خود می‌دیدند (یعنی کم‌تر از آنچه بودند) و اگر ضمیر فاعلی «يُرَوِّنَ» به مشرکان و ضمیر مفعولی به مسلمانان بازگردد و مرجع ضمیر «مِثْلَهُمْ» مشرکان باشند، برداشت می‌شود: مشرکان در جنگ بدر مسلمانان را دو برابر نیروهای خود دیدند. حال با توجه به این دو نقش، آیا می‌توان هر دو را پذیرفت؟!

نمونه‌هایی از این دست فراوان است که پذیرش نظریه را با مشکلات جدی روبرو می‌کند تا آنجا که ناگزیر می‌شویم از پذیرش آن صرف نظر کرده و در این مورد به اصول عقلایی محاوره پایبند باشیم؛ والله العالم.

بله، قرآن از تمام ظرفیت‌ها بهره‌گرفته تا بتواند معارف بسیار بلند الهی را در قالب‌های کوچک زبانی این مردمان بگنجانند؛ اما هرگز قالب شکنی نکرده و همواره خود را «عربی مبین» معرفی و بر آن تحدی کرده است.

منظور از ابهام محتوایی در زبان مقصد، تعقید و پیچیدگی عبارت و دشوار بودن آن است. برخی انواع ترجمه به تناسب اقتضای ساختار آن، نوعی پیچیدگی و سر درگمی را به دنبال دارند

۴- ابهام محتوایی

منظور از ابهام محتوایی در زبان مقصد، تعقید و پیچیدگی عبارت و دشوار بودن آن است. برخی انواع ترجمه به تناسب اقتضای ساختار آن، نوعی پیچیدگی و سر درگمی را به دنبال دارند؛ مانند:

مثال ۱: «يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (نحل/۵۰)

- «از پروردگارشان از بالاتر خویش می ترسند.» (پاینده)

- «پروردگارشان را از فرازشان می ترسند.» (جلال الدین فارسی)

مثال ۲: «وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ» (بقره/۹۳)

- «و بخورانید اندر دل‌های ایشان گوساله به کافری ایشان.» (ترجمه تفسیرطبری)

- «و نوشانده شدند در دل‌های خود گوساله را» (دوستی گوساله با دلشان آمیخته شد)

(معزی)

ابهام محتوایی در زبان مبدأ

ابهام معنایی در زبان مبدأ را می توان بر اساس نوع ابهام به ابهام ذاتی و ابهام عرضی تقسیم کرد که شرح آن به قرار ذیل است.

الف - ابهام ذاتی

برخی آیات ابهام ذاتی دارند، بدین معنا که با مراجعه به منابع تفسیری و بهره گیری از ادبیات عرب و اصول محاوره عقلایی، نمی توان به معنای آن دست یافت و تنها راه دریافت معانی آن رجوع به راسخان در علم مورد اشاره قرآن است که از علم الهی بهره مندند و آنان اهل بیت علیهم السلام می باشند. به نمونه های زیر توجه فرمایید:

۱. حروف مقطعه، مانند: الم، الر، ص و...



۲. «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا...» (هود/۷)

- «او کسی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز [شش دوران] آفرید و عرش [قدرت] او بر آب قرار داشت...» (مکارم)
- «... و عرش او بر آب بود...» (فولادوند)
- «... و عرش با عظمت او [شاید یک معنی عرش که روح و حقیقت انسان است، این‌جا مراد باشد] بر آب قرار یافت [شاید مراد از آب علم باشد]...» (الهی‌قمشه‌ای)
- «و عرش و تخت او بر روی آب [که وسیله حیات و زندگی هر چیز است] بود [همه موجودات تحت قدرت و توانایی اویند و آن آسمان‌ها و زمین و آب را آفرید]...» (فیض‌الاسلام)
سایر مترجمان نیز مانند آقای فولادوند بدون هیچ توضیحی از ترجمه مبهم خویش گذشته‌اند.

۳. «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (احزاب/۷۲)

- «ما امانت [تعهد، تکلیف و ولایت الهیه] را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، آن‌ها از حمل آن سر برتافتند و از آن هراسیدند، اما انسان آن را بر دوش کشید، او بسیار ظالم و جاهل بود [چون قدر این مقام عظیم را نشناخت و به خود ستم کرد]...» (مکارم)
- «ما امانت [الهی و بار تکلیف] را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، پس از برداشتن آن سرباز زدند و از آن هراسناک شدند...» (فولادوند)
دیگر مترجمان نیز به ارائه ترجمه‌ای مبهم بسنده کرده، هیچ گونه توضیحی درباره چگونگی این عرضه، یا چستی آن ارائه نکرده‌اند.

ب. ابهام معنایی عَرْضِي

آیات مشتمل بر ابهام عرضی، در عصر نزول، ابهامی نداشته‌اند، ولی بر اثر گذر زمان و فاصله افتادن بین زمان نزول و مراجعان به قرآن، ابهام‌هایی در آن‌ها رخ داده است که اغلب با مراجعه به منابع تفسیر و از جمله بررسی شأن و سبب نزول آیات برطرف می‌شود. نمونه روشن این ابهام را در آیه ۶۳ سوره نور «دُعَاءَ الرَّسُولِ» که شرح آن پیش‌تر گذشت، می‌توان دید. از این موارد در آیات قرآن بسیار است و رفع ابهام از آن‌ها نیز چندان دشوار نیست، هرچند گاه به نتیجه قطعی نمی‌رسد و مترجم در میان چند تفسیر مردد می‌ماند.

نگاه پایانی

پس از بیان انواع ابهام در زبان مبدأ با محوریت متن مقدس قرآن، اینک وظیفه مترجم در برابر این ابهامات را به بحث می‌گذاریم. چنان که پیش‌تر گفته شد، در تقسیم‌بندی اولیه، ابهام به دو نوع ادبی (خود آگاه) و زبانی (ناخودآگاه) تقسیم شد که انتقال نوع ادبی آن به زبان مقصد نه تنها اشکال ندارد، بلکه عین صواب و هنرمندی مترجم است و می‌تواند یکی از مؤلفه‌های ارتقای ارزشیابی و ارزش‌گذاری ترجمه به شمار آید.

اما در مورد ابهام‌های ذاتی و عرضی، مترجم چه وظیفه‌ای به عهده دارد؟ در پاسخ باید گفت که ظاهراً گریزی برای خلاصی از ابهام‌های ذاتی وجود ندارد، مگر در حد افزودن توضیح‌های تفسیری به ترجمه، چنان که در مثال‌های پیش گفته گذشت؛ اما در خصوص ابهام‌های عرضی، مترجم باید با مراجعه به تفاسیر و منابع آن، در رفع ابهام بکوشد و پس از آن، آیه را ترجمه کند.

پی‌نوشت

۱. برای آگاهی بیشتر ر.ک: مقدمات زبان‌شناسی، ۱۲۸/ - ۱۲۴؛ وحیدیان، ۸۸/ - ۸۵؛ معدنی، میترا، مجله زبان‌شناسی.

منابع و مآخذ

۱. ابو‌محبوب، احمد، ساخت زبان فارسی، نشر متین.
۲. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع‌البیان، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ش.
۳. باقری، مه‌ری، مقدمات زبان‌شناسی، دانشگاه تبریز.
۴. معدنی، میترا؛ «بررسی گونه‌های ابهام در زبان فارسی»، مجله زبان‌شناسی، سال سیزدهم، شماره اول، ۱۳۷۵ش.
۵. وحیدیان، تقی؛ «نوی گفتار در فارسی»، مجله زبان‌شناسی، سال سوم، شماره اول، دانشگاه اهواز، ۱۳۶۵ش.